

دکتر محسن رحمتی (ترجمه)

استادیار گروه تاریخ

دانشگاه لرستان

Rahmati.m@yahoo.com

نگاهی به استیلای سلجوقیان بر نیشابور*

چکیده

نیشابور همواره یکی از معتبرترین شهرهای تاریخ ایران در طول قرون و اعصار بود که از زمان عبدالله بن طاهر (حک: ۲۱۵-۲۳۰ هـ.ق) به عنوان پایتختی برگزیده شد و این امر در دوره سامانی و و غزنوی نیز تداوم یافت. موقعیت مساعد تجاری و مرکزیت سیاسی، توسعه این شهر را در پی داشت، چنانکه در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری در جهان اسلام نظیر نداشت و با پایتخت جهان اسلام، بغداد، برابری می‌کرد. اما این شهر در هنگام ورود سلجوقیان به خراسان، به رغم جایگاه بلند خود و برخلاف دیگر شهرهای خراسان، بدون مقاومت جدی و نمایان، بدست مهاجمان افتاد. ابوالفضل بیهقی، شرح پیشروی سلجوقیان را به صورت کامل و مشروح آورده و در بیان خود عامل اصلی از دست رفتن خراسان را درازدستی عمال غزنوی (و در رأس آن‌ها سوری بن معتز، صاحب‌دیوان خراسان) و علاقه سلطان محمود و مسعود به غزای هندوستان و کم توجهی آن‌ها نسبت به خراسان می‌داند که از سوی اکثر محققان سلف پذیرفته شده است. با توجه به آنکه در دیگر شهرهای بزرگ خراسان، مرو، بلخ و هرات، علیرغم وجود چنین وضعیتی، با جدیت در مقابل سلجوقیان مقاومت ورزیدند، به سهولت می‌توان دانست که این گونه تعبیر از قضیه ناقص و تک بعدی است. مؤلف (این مقاله) با تأمل بر این مسأله در جستجوی یافتن پاسخی مناسب برای این پرسش است که دلیل اصلی و واقعی مبارزه نکردن نیشاپوریان با سلجوقیان چیست؟ او با تأمل در مندرجات منابع دیگر و تجزیه و تحلیل روایت بیهقی، به بررسی اوضاع شهر پرداخته و با ارائه دلایل و شواهد مکفی، نتیجه می‌گیرد که دو عامل، نبود رهبر مطاع و واحد و همچنین ضعف استحکامات دفاعی شهر دلیل اصلی مقاومت نکردن نیشاپوریان است.

کلید واژه: نیشاپور، سلجوقیان، غزنویان، سیمجوریان، قراخانیان.

مقدمه

سلجوقیان، در سال‌های نخست پیشروی خود در ایران، دو بار نیشاپور، کرسی خراسان، را تصرف کردند. یک بار در شعبان ۴۲۹/ مه ۱۰۳۸^۱ پس از آن که سپاه غزنوی را به سرکردگی سُباشی (سوباشی)، در اطراف سرخس، شکست دادند و بار دیگر پس از استرداد موقتی آن شهر بدست مسعود غزنوی و بعد از آنکه سلجوقیان، خود سلطان مسعود را در دندانتان در ۱۰۴۰/۴۳۱ (۸ رمضان / ۲۳ مه) در هم شکستند. در هر دو بار (برخلاف اهالی هرات، بلخ، مرو، دیگر شهرهای عمده در قلمرو غزنویان)، سکنه شهر در برابر مهاجمان ترک مقاومت نکردند. بعد از جنگ دندانتان، مرو را سلجوقیان بعد از هفت ماه محاصره تصرف کردند، اما معلوم نیست که ساخلوی غزنوی هنوز در آنجا فعال بوده باشد.^۲ بلخ به فرماندهی یک سردار غزنوی تا زمانی که آشکار شد امدادی از جانب سلطان (مودود) نخواهد رسید، مقاومت کرد.^۳

هرات به سرکردگی برخی از اشراف شهر، تا زمانی طولانی‌تر، حداقل تا ۴۳/۴۳۴- ۱۰۴۲، و حتی بیش از آن، مقاومت کرد.^۴ بنابراین خراسان، بعد از (جنگ) دندانتان همچون میوه رسیده آماده‌ای در دست سلجوقیان افتاد. حال این سؤال مطرح است: چرا فقط نیشاپور، جدا از چهار شهر بزرگ خراسان، دروازه‌های خود را بدون مقاومتی نمایان، (بر روی سلجوقیان) گشود؟ من در این مقاله می‌کوشم که به این پرسش پاسخ دهم. در آغاز می‌خواهم روایت اصیل ابوالفضل و سپس به اختصار گزارش نیشاپوری درباره جنگ‌های داخلی را مرور کنم و سرانجام به پرسش اصلی بازگردم؟

گزارش بیهقی از برخورد نیشاپوریان با سلجوقیان

چهل سال قبل، کلیفورد ادموند باسورث، در اثر کلاسیک «غزنویان» روایت ابوالفضل را ترجمه و منتشر کرد که به واسطه این ترجمه مشهور گردید.^۵ مطابق این روایت، اکثریت نیشاپوریان، در حمله اول سلجوقیان، به علتی با آنان ننجیدند. علت آن

این قاعده بود که رعایا نباید بجنگند و می‌بایست با هر کس (پادشاهی) که قوی‌تر باشد و از ایشان خراج خواهد و آن‌ها را نگاه دارد، همراهی کنند. سپس موقعیت نیشاپور را بازمان هجوم قراخانیان به خراسان در ابتدای سلطنت محمود (۱۰۰۶)، که نیشاپور و بلخ (هر دو) را مدتی تصرف کردند، مقایسه می‌کند. نیشاپور (به قراخانیان) تسلیم شد و بلخ مقاومت کرد. در حین مقاومت یک بازار متعلق به سلطان در بلخ آتش گرفت و محمود از شهروندان بلخ، برای این خسارت، درخواست غرامت کرد اما از وصول آن، صرف نظر کرد و البته به بلخی‌ها گوشزد کرد (روشن ساخت) که از حدود وظایفی که رعایا باید انجام دهند، تخطی و تجاوز کرده بودند. آن‌ها برغم آنکه رعایا نباید بجنگند، با دشمنان سلطان جنگیده بودند. باسورث این روایت را یک گزارش استثنایی شاهد عینی می‌نامد^۶ و در پذیرش ارزش اعتباری (صوری) آن، تردید نمی‌کند. در حقیقت این عبارات قطعی به عنوان سخن ابوالعلاء صاعد قاضی القضاة پیشین نیشاپور در جمع اعیان شهر که قصد تصمیم‌گیری در خصوص جنگیدن یا نجنگیدن با سلجوقیان را داشتند، اظهار شده است. این سخن در متن نامه‌ای که جمحی، صاحب برید نیشاپور، ارسال داشته، آمده است. بنابراین، چه باید کرد:

ابتدا باید منفعتی (میلی) که صاحب برید داشته است. دوم عللی را که می‌توان برای نگرش (نظر) قاضی در نظر گرفت و سوم آنچه را که ابوالفضل، از ثبت کامل این سخنان و نامه ارسالی دنبال می‌کرد، را به خاطر آورد. صاحب برید آشکارا می‌خواست تا بر همدلی و صداقت خود نسبت به سلطان تأکید کند. به همین خاطر او تنگنای مخوفی که در آن بود را تشریح می‌کند (او مجبور شده بود که مخفی شود) و همچنین او قاضی نیشاپور را به عنوان یک رعیت وفادار معرفی می‌کند. بنابراین گزارش او از نطق قاضی ممکن است از روی تعصب به قاضی باشد و بالاتر از آن، عباراتی که قاضی را به عنوان تأکید کننده بر این مطلب نشان می‌دهد که شهر را خداوندی (چون مسعود) است که به رغم شکست یکی از سردارانش و پیروزی دشمنانش، به اندازه کافی توان محافظت از شهر را دارد. اگر بپذیریم

که قاضی متن گزارش شده در منبع ما را، کم و بیش، بر زبان آورده باشد، در آن صورت معلوم کردن اغراض قاضی، و بالاتر از آن مخالف بودن یا نبودن او با جنگ، دشوارتر است. بولیت روابط فیما بین قاضی و سلاطین غزنوی را با ذکر جزئیات توصیف کرده است.^۷ از تحقیقات وی آشکار می‌شود که در روابط آن‌ها هماهنگی خالصی نبوده است. محمود در اوایل سلطنتش، ناگهان، کرامیه، دشمنان دیرینه خانواده‌های برجسته‌ی سنتی، که بولیت آن‌ها را اعیان می‌نامد، را در دربار خود در نیشاپور جای داد. صاعد احتمالاً نتوانست در زمان محدود، دوباره منصب قضا را بدست گیرد.^۸ بنابراین کاملاً قابل فهم است که او طرفدار جدی سلسله نباشد. از طرف دیگر او احتمالاً فکر می‌کرد که هنوز حکومت غزنویان بهتر از پیروزی ترکان است. (سلجوقیان تا این زمان به غارتگر و نه به عنوان سازندگان امپراتوری شناخته شده بودند) قاضی کارآزموده و پیروان وی (فرقه حنفی) در مقاومت در برابر سلجوقیان و یا اطاعت از آن‌ها تردید داشتند و محتمل است که پیروان این تردید را اولین بار مطرح کرده باشند. فرقه دیگر، شافعیان که به زعامت امام موفق (نک: ادامه مطالب)، طرفدار سلجوقیان در شهر بودند، و موضع‌گیری آن‌ها می‌بایست اگر نه خیلی صریح، ولی اندکی روشن‌تر باشد. صاحب برید، بطور کامل، بر این روابط پیچیده سرپوش گذاشته است اما مطمئناً بی‌هقی و همچنین احتمالاً خواننده جسور او می‌دانستند. برخی از محققان در طول بیست سال اخیر تأکید کرده‌اند، که هر نویسنده‌ای در توصیف صحنه‌ها (وقایع) و درج اسناد و مدارک اهداف خود را دنبال می‌کند.^۹ بدون غور در جزئیات می‌توان فرض کرد که ابوالفضل خودش را به ارتباط میان امور محدود نکرد و نامه و اسناد، آن چنان که او در روایت خود درج کرده است، نقل قول‌های ساده و یا رونویسی نیست (او مدت زمان زیادی تا هنگام تألیف، اصل نامه‌ها را در اختیار نداشت) بنابراین می‌توان فرض کرد که بی‌هقی بر وفاداری اشراف نیشاپور (نسبت به حکومت غزنوی) اصرار ورزیده سیاسی که در کتابش از آن‌ها طرفداری می‌کند. (بطور مشخص استاد و حامی او بونصر) ورقبای کوتاه بین و نالایق آن‌ها در دربار را بنمایاند. داستانی که قاضی در نطقش

اشاره و صاحب برید آن را گزارش کرده و ابوالفضل نوشته است (یک روایت در درون روایت دیگر) یعنی ماجرای غلبه قراخانیان بر بلخ، را دیگر منابع تأیید نمی‌کنند. مسلم است که قراخانیان توانستند علاوه بر نیشاپور، بلخ را نیز برای زمانی کوتاه تصرف کنند و سکه قراخانی (دینار) ضرب نیشاپور در سال ۶۳۹۶-۱۰۰۵ بدست آمده است.^{۱۰} (اگر چه ظاهراً از سکه‌های قراخانی احتمالاً ضرب شده در بلخ چیزی بر جای نمانده است) اما هیچ یک از دیگر منابعی که مطابقی در خصوص این وقایع دارند هیچ سخنی از مقاومت در برابر قراخانیان در آن زمان ذکر نمی‌کنند.^{۱۱} بدین ترتیب ما در پذیرفتن یا نپذیرفتن گزارش ابوالفضل مختاریم. من تصور می‌کنم که این روایت با کاربردی کاملاً شبیه به دیگر داستان‌های این کتاب، به عنوان یک نمونه پند عمومی «رعایا نچنگند» نقل شده است. بنابراین ولو اینکه بلخ واقعاً مقاومت کرده و ساکنان آن هم بدان خاطر سرزنش شده باشند روایت حالتی به خود گرفته که آن را از یک روایت ساده تاریخی که به خاطر خودش نقل می‌شود، متمایز می‌سازد.

توان نظامی نیشاپور

حال بیابید سنت دیرینه نیشاپوریان در منازعات داخلی (فرقه‌ای) را بنگریم. آیا هیچ مدرکی وجود دارد که اشراف نیشاپور مطابق اصل پیشنهادی قاضی، که ابوالفضل آورده، عمل کرده باشند؟ به وضوح می‌توان نشان داد که از این لحاظ، شهر (نیشاپور) هیچ تفاوتی با دیگر شهرهای شرق ایران در این زمان نداشت؟ مؤلفان جدید تا اندکی قبل، توان نظامی آن را خیلی کمتر از معمول تخمین می‌زدند، در حالیکه سکنه آن شهر، در حقیقت، در امور نظامی شرکت فعال داشتند. پس از آن که مسعود نشان داد که واقعاً می‌خواهد تا خراسان را باز پس گیرد. نخست، نیشاپوریان خودشان ترکان سلجوقی را از شهر راندند: «ساکنان نیشاپور بر بدویانی (یعنی سلجوقیان) که آنجا بودند شوریده و برخی از آن‌ها را کشتند مابقی با همراهان خود به بیابان گریختند.»^{۱۲} این نشان می‌دهد افرادی در شهر بودند که

می‌دانستند چگونه بجنگند و کسانی نیز بودند که بتوانند داوطلبانه و با نظم و ترتیب کافی بجنگند. در هر صورت این مردم وسواس و تردیدی درباره هیچ پند اخلاقی از آن نوعی که گفته شد «رعایا نجنگند» نداشتند. از هیچ فرماندهی نیز نام نبرده‌اند. این یک مورد بی‌نظیر است. مسلم است که گروهی از شهریان پیشقدم شدند. احتمالاً جنگ در درون شهر و یا حومه آن آغاز شد و اگر جنگجویان حرفه‌ای (لشکریان) نیز (در آن واقعه) حاضر بودند، به نظر نمی‌رسد که نقش قاطع و تعیین کننده‌ای داشتند. این مورد، با همه جزئیات آن، در نشان دادن جنگجویی شهریان، موردی استثنایی نیست. آن‌ها که سلجوقیان را از نیشاپور بیرون راندند، چه کسانی بودند؟ چنانکه در سطور آتی خواهد آمد من فکر می‌کنم که آن‌ها اعقاب عیاران و مطوعه سابق بودند که در اثر د.ج. تور برجسته شده‌اند.^{۱۳} نخست مثال‌هایی از مواردی که نیشاپوریان دوش به دوش جنگجویان حرفه‌ای و اغلب به سرکردگی جنگجویان حرفه‌ای جنگیدند، را بیازماییم. بعد بر روی منازعات درون شهری و در سومین مرحله بر روی مطوعه تمرکز می‌کنیم. ابوالفضل، در گزارشی دیگر، در جریان مقابله بوعلی سیمجوری با سبکتگین و محمود، توده مردم شهر را در کنار بوعلی، حکمران خراسان از طرف آخرین امیران سامانی، (بزرگ خاندان سیمجوری احتمالاً از ۹۸۹/۳۷۹ تا زمان مرگش در ۹۹۷/۳۸۷) نشان داده است.^{۱۴} لازم به ذکر است که ابوالفضل و در حقیقت همه منابع غزنوی (یعنی عتبی و گردیزی) سیمجوریان را به چهره‌ای منفی ترسیم کرده‌اند، زیرا حکومت آل سبکتگین بر خراسان، با شکست آن‌ها آغاز گردید. جای شگفتی نیست که در این روایت، عامه طرف خطا را گرفته‌اند.^{۱۵} شاید، این روایت، گزارش دیگری را به خاطر بیاورد که در آن، نیشاپوریانی که در سپاه بوعلی سیمجوری بودند، نفوذ قاطعی در جریان وقایع داشتند. و آن وقتی بود که بوعلی در گرگان بود و به یافتن جای پایی در دیگر مناطق ایران می‌اندیشید. هم پیمان موقت وی، فائق، اندیشید که چون محمد با نیروی اندکی در نیشاپور است، بهتر است بر آنجا بتازند. منبع سپس می‌افزاید که «عامه لشکریان را آن رای موافق افتاد و حب وطن و میل اهل و سکن غالب آمد و بر آن افتاق ختم کردند».^{۱۶} ممکن

است نامعقول به نظر برسد اگر فرض کنیم این مردم که آرزوی نیشاپور را، به عنوان وطنشان، داشتند، در حقیقت مردم محلی (نیشاپور) بودند. ما بر حسب عادت فکر می‌کنیم که در این زمان مردم محلی (یا توده مردم) در هیچ سپاهی نمی‌جنگیدند، اما می‌توان نشان داد که جنگجویان نیشاپوری چند بار به سرکردگی حکام سیمجوری فعال شدند. ابو علی، همان حاکم سیمجوری که اینک ذکر آن رفت، در ۹۷۶/۳۶۵-۹۷۵، به فرماندهی سربازان پیاده خراسان، مشتمل بر نیشاپور، منصوب گشت.^{۱۷}

خیلی وسوسه‌انگیز است که سیمجوریان و در رأس آنها بوعلی را، در حد قابل اطمینانی بهره‌مند از پشتیبانی مردمی (بومی) (در وهله نخست، در قهستان، خاستگاه آنها و همچنین در نیشاپور)، بدانیم و حتی خطر کرده، فرض کنیم که آنها در تلاش برای استقلال واقعی، احتمالاً، از این حمایت بومی بهره گرفتند. اندک زمانی پیش از ۹۸۳/۳۸۲-۹۹۲، بوعلی سیمجوری خطبه را به نام خود تنها خواند و نام امیر سامانی را از خطبه انداخت.^{۱۸} همچنین از یکدسته دیگر سربازان محلی، که برای سیمجوریان می‌جنگیدند، یاد کرده‌اند. اما آنها اهل توس، رقیب محلی نیشاپور، بودند. در این مورد نیز امیرک توسی در جنگ با سبکتگین درکنار بوعلی صف آراسته بود.^{۱۹}

در این سری روایات شهریان، به سرگردگی فرماندهان نظامی حرفه‌ای، در اردوکشی‌ها (جنگها) شرکت می‌کردند. اما این یگانه راهی نبود که شهریان بتوانند به عنوان دستجات فعال نظامی ظاهر شوند. رقبای محلی، (چنانکه ذکر شد)، توس و نیشاپور به جان یکدیگر می‌افتادند.^{۲۰} چند دلیل برای این امر می‌توان فرض کرد: گاهی این رقیبان در تعصبات شدید درگیر می‌شدند. چنانکه یکبار در ۱۰۳۴/۴۲۵ حادث شد که گروهی عظیم از توسیان همراه حامیان خود از دیگر شهرهای خراسان همچون ابیورد، به نیشاپور تاختند. منبع به تمسخر از آنها یاد می‌کند، اما کاملاً پذیرفتنی است که آنها تهدیدی جدی و سخت برای نیشاپور بودند که در آن زمان ساخلوی غزنوی (آنجا) بر سر کار خود نبود. توسیان در هم کوبیده شدند: از قضا یک سردار غزنوی، که مؤلف از او یک قهرمان

برجسته عصر می‌سازد، در آن اطراف بود. منبع، (عبارتی دیگر از ابوالفضل)، تمایل خود را به او مخفی نمی‌کند. این سردار در انجام وظیفه خود در کرمان شکست خورده و با کنندی بسوی دربار، که بدانجا احضار شده بود، می‌رفت، که توسیان به نیشاپور تاختند و نقش او در جلوگیری از آن‌ها (اگر چه اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد) به وی فرصت داد تا شکستش را جبران کند. منبع ما صادقانه به ما می‌گوید که بیش از بیست هزار نفر، از عامه نیشاپوریان، که تا حدی مسلح بودند، تحت فرمان داشت، تلاش آن‌ها (یعنی عامه) هم به اندازه مهارتهای نظامی حرفه‌ای آن سردار و سپاه کم تعداد او، در پیروزی نهایی تأثیر داشت.^{۲۱}

منازعات داخلی در نیشاپور

از عیاران نیشاپور نیز باید یاد کرد. شهر (نیشاپور) به عیاراش معروفیت داشت که در بحث ما به معنی تمایل (تعصب) اهالی به منازعات درونی است (ادامه مقاله) از وجه دیگر آنها، به طرز نه چندان ممتاز و عجیبی به بدی شهرت داشتند. (بدنام بودند). در منابع مربوطه، بعد از دندانقان، تنها یک یا دو بار از آن‌ها نام می‌برند.^{۲۲} یاران عیاران فزونی یافته و کارشان بالا گرفته بود و بلای آن‌ها بر اهل نیشاپور فزونی می‌یافت. آن‌ها اموال را غارت کرده و افراد را می‌کشتند و به نوامیس دست درازی می‌کردند و هر کار که می‌خواستند، می‌کردند و هیچ کس نبود که آن‌ها را از این کار بازدارد و مانع آن‌ها شود.^{۲۳} پس از ورود طغرل بیگ به شهر، عیاران از او ترسیده و از کردارهای بدشان دست کشیدند و مردم آرامش یافته و ایمن شدند. از آنجا که این قطعه، احتمالاً برگرفته از ملک‌نامه و قسمتی از سلسله روایت (روایت پیوسته) طلوع قدرت سلجوقیان، است، واضح است که از بدنامی عیاران برای تحکیم جایگاه طغرل بیگ به عنوان مرد نظم و امنیت استفاده می‌کند: شخصی که به رغم متمردان، قانون را آشکار و اجرا کرد. (سلجوقیان، برای پذیرفته شدن به عنوان حکمران، به اندازه کافی، مشکل داشتند.) به راستی، می‌توان فرض کرد که عیاران این قطعه، همان‌هایی هستند که مدتی قبل سلجوقیان را از شهر بیرون رانده بودند که در

جاهای دیگر، زمینه را برای تلاش‌های حکومت یا اعیان، جهت دفاع از شهرها در مقابل حمله سخت ترکمان‌ها، فراهم ساختند.^{۲۴} پس کاملاً قابل فهم است که در روایات سلجوقی سرکشیف چوب بدست آن‌ها باشد.^{۲۵} از لحاظ استعداد جنگی توان این‌ها چقدر بود؟ باسورث در خصوص صاحب منصبان نظامی در نیشاپور بحث مفصلی دارد. او بر اساس لقب امام الموفق، صاحب الحدیثان، نظریه‌پردازی می‌کند و چنین می‌پندارد که محدثان گروهی از مردم هستند پس آن را با محدثان معروف در عراق و دیگر مناطق عربی ربط می‌دهد.^{۲۶} این گمراه کننده است. در حقیقت این لقب، بر مذهب وی دلالت دارد که در این زمان اصحاب حدیث (شافعیان) را رهبری می‌کرد.^{۲۷} موفق بعدها در میان ملتزمین طغرل موقعیت ممتازی یافت.^{۲۸} باسورث نظریه خود را با توضیح درباره سالار پوژگان، شخص معروف دیگری در روایات سلجوقی، که فرماندهی یک دسته عظیم نظامی (حدود سه تا چهار هزار نفر) را بر عهده داشت، ادامه می‌دهد. معلوم نیست آن‌ها (یعنی نظامیان سالار پوژگان) از کجا آمده بودند، ولی مسلم است که ما در اینجا یک نیروی محلی از شهر یا ناحیه داریم که فرمانده‌شان تصمیم گرفت سرنوشت (بخت) خود را با مهاجمان پیوند زند.^{۲۹} بعدها ما این مرد را به عنوان اولین وزیر در خدمت طغرل بیگ می‌بینیم.^{۳۰} وقتی که نیشاپوریان برای مدتی کوتاه فاتحان ترک را بیرون راندند، هر دو تن (امام الموفق و سالار پوژگان) همراه با سلجوقیان نیشاپور را ترک کردند. از قرار معلوم، پس از آنکه نیشاپوریان سلجوقیان را رانده بودند، اوضاع ناپایدار بود و صاحب برید، که گزارش‌های او منبع اساسی ابوالفضل راجع به وقایع نیشاپور محسوب می‌شوند، نوشت که سلطان باید در آمدن (به نیشاپور) شتاب کند، زیرا اگر چه او توانسته بود با علویان، که به هیچ وجه در این زمان در نیشاپور نفوذ زیادی نداشت، متحد و همراه شود، ولی بقایای اعیان (نیشاپور) که برای شورش یا طغیان عمومی آماده بودند، فتنه و شیطنت می‌کردند.^{۳۱} برای فهم بهتر اوضاع بیابید به موضعگیری اشراف نیشاپوری نسبت به سیمجوریان در آغاز استقلال طلبی آن‌ها برگردیم. این امر از دو جهت روشن نیست، از یک سو ابو علی، در بیشتر ایام (حکومت)

خود، ابوالعلاء صاعد، پیشوای فرقه حنفی را به عنوان قاضی نگه داشت. ابوعلی در ۳۸۵ شکست خورد و در ۳۸۷ در زندان درگذشت.^{۳۲} بنابراین برادرش ابوالقاسم، برای مدتی کوتاه در ۳۸۸، قدرت را در نیشاپور در دست گرفت.^{۳۳} به نظر می‌رسد که آن (منصب) را به فرقه شافعیان تحویل داده و رئیس آنها، یکی از اعضای خاندان بسطامی، پدر امام موفق سابق الذکر، را به عنوان قاضی تعیین کرد،^{۳۴} که گویا پس از غلبه دوباره محمود بر نیشاپور، در اواخر همان سال خلع شده باشد. توضیح این که چرا آخرین حکمران سیمجوری، قاضی را از فرقه دیگر انتخاب می‌کند، دشوار است. شاید او احساس کرد که ابوالعلاء صاعد عمیقاً مجذوب سبکتگین و خاندان وی شده یا از حامیان ثابت قدم حکومت سامانی است. چنانکه بولیت نشان داده است ابوالعلاء همچنین مورد بدگمانی محمود نیز بود. وقتی که آخرین امیر سامانی، المنتصر، موفق شد شهر را یک یا دو بار بگیرد (قدرت محمود نهایتاً فقط در ۳۹۱ مستقر گردید) او (یعنی ابوالعلاء صاعد) احتمالاً «در ابراز همدلی با مخالفان محمود اشتباه کرد»،^{۳۵} کههدراین زمان ابوالقاسم سیمجوری هم جزء آنها بود.^{۳۶} طبق گفته عتبی، نیشاپوریان، با شادمانی از پیروزی نهایی غزنویان، استقبال کردند. (ذکر این مطلب) در منبعی که به عنوان یک تاریخ درباری تصور می‌شود، عجیب نیست. البته اگر فکر کنیم حمایت محلی که نسبت به حکام سیمجوری وجود داشت، می‌بایست به مرور زمان به کلی تمام شده باشد، موجه می‌نماید. بنا بر اینف آن حمایت محلی، حالا به سوی غزنویان، که آشکارا قویترین مدعی قدرت در خراسان در آن زمان بودند، متمایل می‌شد. اما همچنین آشکار است که اتحاد طولانی میان اشراف نیشاپور و آل سبکتگین که از غزنین برخاسته بودند، وجود نداشت. این مثال‌ها نشان می‌دهد که در دو یا سه نسل اخیر، قبل از غلبه سلجوقیان (شامل خود زمان غلبه) تعداد زیادی از مردم حرفه‌ای نبودند. در مواردی (چند مورد) نیز به نظر می‌رسد که نیشاپوریان، در بیشتر زمان حکومت سیمجوریان، در جنگ‌های منظم (دوره‌ای) به عنوان نیروی کمکی خدمت

کرده‌اند. ممکن است منازعات مذهبی، جهاد و جز آن جای آن‌ها را گرفته باشد اما در منابع چیزی دیده نمی‌شود.

احتمالاً نیشاپوریان، در کنار دیگر اهالی خراسان، به عملیات غذا در آسیای مرکزی و مرزهای هند مشغول بودند. در برخی مواقع، فتنه (جنگ داخلی) ایجاد می‌شد: وقتی که دشمنان به بیرون از شهر رانده می‌شدند و در (هنگام) جنگ‌های درون شهری ولی برای مهم‌ترین قضیه، (یعنی) دفاع اهالی از وطنشان در برابر مهاجمان، هیچ موردی گزارش نشده است و این قابل ملاحظه است زیرا که در شامگاه حکومت سامانیان، در یک دوره سی یا چهل ساله قبل از آمدن سلجوقیان، اغلب حکومت نیشاپور دست بدست می‌شد: (میان حکام سیمجوری و خاندان نوظهور آل سبکتگین) و همچنین آخرین امیر سامانی (یعنی متتصر) و یک میان پرده قراخانی، در ابتدای حکومت غزنویان نیز بودند. به نظر نمی‌رسد که نیشاپوریان، اقدامی (در مقابل این حاکمان) انجام داده باشند.

علل عدم مقابله نیشاپوریان با سلجوقیان

چرا نیشاپوریان برای دفاع از وطنشان سلاح برنداشتند؟ ما می‌توانیم با کنار گذاشتن پاسخ‌هایی که غالباً ارائه شده، آغاز کنیم: ابتدا، هم اکنون باید روشن شود که هیچ اعتراضی بر خطوط کلی قاعده «رعایا نجنگند» وارد نبود (نیست). در هر صورت، (علت این امر) فقدان افراد قدرتمند (یا به اصطلاح قحط الرجال) نبود: بیست هزار مرد، کم و بیش مسلح که می‌توانستند در مواقع مشخص، بخوبی از عهده یک دشمن پرتعداد نیز برآیند. همچنین (به علت) نداشتن مهارت‌های نظامی نبود، مطمئناً نیشاپوریان، به اندازه ساکنان دیگر شهرهای خراسان مهارت جنگی داشتند. دو جواب باقی می‌ماند: نخستین، به دیوارهای شهر مربوط است. شهر نیشاپور سه بخش مجزا را شامل بود: ارگ (کهندژ=قهندز)، شهر کهن / درونی (مدینه، شارسستان = شهرستان) و شهر بیرونی (ربض). گویا شارسستان، با حصار مستحکم شده بود و البته ارگ (کهندژ) نیز چنین بود، اما با ترقی آن در قرون نخستین

اسلامی، شهر بسوی ربض گسترده شده بود و تقریباً زندگی شهری، شامل دارالاماره، مسجد جامع، خانه‌های اشراف، بخش اعظم بازار و مناطق سکونت مردم در آنجا واقع بودند.^{۳۷} همچنین دروازه‌ها، که متعدد بودند، را نیز در ربض (شهر بیرونی) گفته‌اند. امادر توصیفات جغرافیادانان (از نیشاپور)، ذکری از قواعد متعارف و معمول در استحکامات شهری نیست.^{۳۸} در گزارش صاحب برید نیز، قبل از آنکه سخن قاضی را بیاورد، به شهر بر تو پوشیده نیست که حصانته ندارد^{۳۹} بولیت در توصیفش از محل نیشاپور قدیم اظهار می‌کند که از بقایای حصار چیزی دیده نمی‌شود.^{۴۰} بر خلاف هرات، هیچ گفته‌ای درباره استحکامات مؤثر نیشاپور در تواریخ آن شهر نمانده است. منبعی به ما می‌گوید: که شهر در دوران قبل از اسلام حصار کشی شده بود منظور (وی) شارسستان است^{۴۱} و بقایای آن استحکامات تقریباً تا زمان سلطان محمود وجود داشت که گفته شده است عمرو بن لیث صفاری آن را ویران ساخته است.^{۴۲} در سال‌های بعدی حکومت سلجوقیان نیشاپور چند بار محاصره شد. در برخی موارد گفته‌اند که دقیقاً محاصره شد و در برخی موارد این گونه نیست. ابتدا در ۱۰۹۶/۴۸۸ سلطان برکیارق به نیشاپور آمد و شهر را تا چهل روز در محاصره گرفت و این مقدمه‌ای برای فتنه بزرگ سال ۱۰۹۶/۴۸۹ بود.^{۴۳} بعدها نیز در خلال هجوم غزها (در ۱۱۵۴/۵۴۸-۱۱۵۳)، نیشاپوریان کوشیدند تا در یک مسجد که آن را حصر بندی (مستحکم) کرده بودند، مقاومت کنند.^{۴۴} پس از آن، به شارسستان عقب نشستند و نبرد را از پشت دیوارهای آن قسمت از شهر ادامه دادند.^{۴۵} از آنجا که ربض از نظر سیاسی و اقتصادی قسمت مرکزی شهر بود، دفاع از شارسستان به تنهایی بی‌معنی بود و می‌توان حدس زد که ربض واقعاً قابل دفاع نبود ولو اینکه دیوار و دروازه‌هایی در آنجا بوده باشند. بنابراین دیوار و دروازه‌های آن، احتمالاً بیش از آن که ساختار نظامی داشته باشد، به عنوان یک حصار مالیات‌گیری طراحی شده بودند.^{۴۶} بنابراین، در شرایط حساس نیشاپور فاقد چنین حصاری بود. مطمئناً، نیشاپوریان، نمی‌توانستند در یک جنگ رودررو در خارج شهر با سلجوقیان مقابله کنند. ولی با توجه به فقدان استحکامات چاره‌ای جز دفاع نبود. دومین

پاسخ به فرماندهی، برمی‌گردد. نیشاپور همچون تعدادی از (دیگر) شهرهای خراسان با منازعات داخلی منشعب شده بود، در زمانی که جغرافیانویسان (کتاب‌های خود را) نوشتند، این اختلافات از عوامل مذهبی نشأت نمی‌گرفت^{۴۷} اما به زودی چنین رنگی به خود گرفت. در نخستین دهه‌های قرن ۱۱ میلادی هنوز اختلافات فرقه‌ای، در امور سیاسی شهر، عنصر تعیین‌کننده‌ای نبود. اما مطمئناً روندی که به این وضعیت منتهی می‌شد جریان داشت، بنابراین رسیدن به یک موضع مشترک دشوار بود. اشراف شهر شیوه‌های مختلفی را در پیش گرفتند: وقتی که مسعود (به نیشاپور و خراسان) بازآمد، روسای شافعی کاملاً به سلجوقیان پیوستند و مطیع آن‌ها شدند، اما پیشوایان حنفی، اگر چه کاملاً طرفدار غزنویان نبودند، از سلجوقیان دوری گزیدند. پیشوای حنفی‌ها، قاضی پیشین، صاعد، یقیناً طرفدار غزنویان نبود، اما چنانکه بولیت اشاره می‌کند، او می‌دانست «که عاقبت حمایت از یک گروه نامناسب چیست».^{۴۸} دیگر امیران محلی همچنان کینه زیادی علیه غزنویان داشتند و مشتاق بودند که قدرت جدید را از نظر نظامی حمایت کنند، از قرار معلوم، حتی کمتر از دیگر شهرها، فرماندهی واحدی در شهر موجود نبود. در بلخ، فرماندی در دست یک سردار غزنوی، بود. در هرات یکی از اعیان شهر را پیروی می‌کردند و هیچ جزئیاتی درباره مرو در دست نداریم. ولی شخصیتی چون قاضی پیشین صاعد بلا معارض نبود.

نتیجه‌گیری

در نتیجه می‌توان گفت که مردم نیشابور، از نظر توان و مهارت جنگی، هیچ فرقی با دیگر شهرهای بزرگ خراسان نداشتند. آن‌ها چندین تجربه جنگی و رکورد خوبی در منازعه درون و برون شهری داشتند. پس عامل اصلی در تسلیم شهر نیشاپور به سلجوقیان، احتمالاً فقدان استحکامات قابل اعتماد از یک سو و از سوی دیگر، فقدان فرماندهی برجسته بود. شواهد نشان می‌دهد که اشراف از دستور اخلاقی عمومی «رعایا ن‌جنگند»، چنان که ابوالفضل نقل کرده و آن را به دهان محترم‌ترین فرد برجسته گذاشت، ملهم

نبودند. آن‌ها بارها، همراه و بدون همراهی فرماندهان نظامی، با دشمنان داخلی و خارجی جنگیده بودند. از سوی دیگر، تصمیم واگذاری شهر به سلجوقیان نیز بر پایه هیچ اصل مذهبی که «مسلمانان با یکدیگر نباید بجنگند» و یا هر چیز از این نوع نبود. از یک سو اندیشه‌های عمل‌گرا و واقع‌گرا و از طرف دیگر مصالح فرقه‌ای باعث چنین تصمیمی شد. حداقل برخی از مردم در شهر فکر می‌کردند که یک تغییر برای آن‌ها مفید است و تغییرات سلسله‌ای آنقدر رخ داده بود که از این تغییرات ترسی نداشته باشند.

بی‌نوشتها

*. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Jurgen paul: The Seljuq conquest(s) of Nishapur: a reappraisal
Iranian Studies, Vol. 38, 2005.

[لازم به ذکر است که در ترجمه تلاش اصلی بر آن بوده تا آنچه مورد نظر مؤلف است بیاید و متن حاضر برگردانده سخن مؤلف است جز مطالبی که در داخل علامت [] دیده می‌شود، که مترجم آن‌ها را یا برای ارائه توضیحی جهت فهم بیشتر و بهتر مطالب و یا جهت نقد نظرات مؤلف افزوده است. همچنین منابعی را که مؤلف استفاده کرده ممکن است در ایران برای همگان قابل دسترس نباشد، لذا به چاپهای دیگری که در ایران دسترسی به آن‌ها سهل‌الوصول‌تر است، مراجعه و صفحاتی که مطالب مورد نظر در آنهاست ثبت نمود در ضمن متن مقاله فاقدعناوین فرعی بود ولی مترجم جهت استفاده بهتر این عناوین را افزود. مترجم]

۱- بولیت، بر اساس یک دینار سلجوقی ضرب نیشابور در ۴۲۸، تاریخ دیگری (۱۰۳۶/۴۲۸) را پیشنهاد می‌کند. ر. ک:

Richard Bulliet, The patricians of Nishapur (Cambridge, mass, 1972):204, note 10

۲- عزالدین ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، (بیروت، ۱۹۷۹)، ج ۹، ص ۴۸۱.

Dinald s. Richards, the annals of the Saljuq turks: selections from al -kamil fil-tarikh of izz al-din b. al-athir. translated and annotated by d.s.richards (London, 2002):39.

۳- ابوالفضل، تاریخ بیهقی، چاپ خلیل خطیب رهبر، (تهران، ۱۳۷۳/۱۹۹۴) ص ۹۷۶، فرمانده محلی گزارش می‌دهد که برای آمادگی در مقابله با محاصره، عیاران را از حومه شهر فراخوانده است. [چاپ فیاض، تهران، علم، ۱۳۷۴، ص ۸۶۹]

4- jurgen paul, The histories of heart, Iranian Studies 33 No – ii, (2000): 93-115.

5- Clifford e. Bosworth, the Ghaznavids, their empire in Afghanistan and eastern Iran, 994-1040. (Edinburgh, 1963) 252-7.

[ترجمه فارسی از حسن انوشه، (تهران، ۱۳۷۲)، ص ۲۶۱-۲۵۸ که اصطلاحات زیادی از آن نقش شده است در :

Bulliet , patrician, and David cur and – guedy , Isfahan , de la conete salguqide a la conete Mongol, les elites et pouvoir dans la province du gibal (milieu xle debutxiiiie siecle).(phd thesis, aix – en- province 2004), 139 f

6- Bosworth, ghaznavids, 257, [ترجمه فارسی، ص ۲۶۱]

7- Bulliet, patricians , 202-4

۸- لیست اسامی قاضیان در پایان کتاب .bulliet, patricians,

۹- از جمله:

Marilyn waldman, toward a theory of historical narrative, a case study in perso-islamicate history Columbus (ohio) 1980, r , Stephen Humphreys, Islamic history. A famewrk for linqury (London, 1995), Julie meisami, Persian historiography to the end of the twelfth century (Edinburgh, 1999)

باسورت نیز اخیراً خودش را به این مباحثه افزوده است:

Clifford Edmund. Bosworth, an oriental Samuel pepus? Abu L-fazl Baihaqi s memoirs of court lite in eastern iran and Afghanistan , 1030-1041, jurnal of the Asiatic, third series, 14: I (2004): 15-25.

10- boriskochnev, svod nadpiesei na karakhanidskikh monetakh: antroponimy ititulatura, vostochnoe istoricheskoe istochnikovenie I spetsialnye istoricheskie distsipliny. Vol. 4(Moscow, 1995-210.

۱۱- ابن اثیر، الکامل، ج ۹، ص ۱۸۸-۱۸۹، عتبی/مینینی، شرح الیمینی المسمی بفتح الوهیبی

علی تاریخ ابی نصر العتبی، (قهره، ۱۲۸۶/۱۸۶۹)، عتبی / جرفادقانی، ترجمه تاریخ

یمینی، (تهران، ۱۳۳۴/۱۹۵۵)، عبدالحی گردیزی، زین الاخبار چاپ عبدالحی حبیبی

(تهران، ۱۳۴۷/۱۹۶۹)

۱۲- ابن اثیر، الکامل، ج ۹، ص ۴۶۳، و ثار اهل نیشابور بمن عندهم منهم فقتلوا بعضاً و

انهزم الباقون الی اصحابهم بالبریه و همچنین:

Richards, The Annals, 28.

۱۳- بنگرید به: مقاله او در همین شماره

14- erdogan mercil, simcurlar 4, belleten sayi 195, 49 (149): 547-67.

۱۵- ابوالفضل، ص ۲۵۲، [چاپ فیاض، ص ۲۵۹] و عامه بوعلی سیمجوری رفتند و با آمدن وی شادی کردند و سلاح برداشتند و روی بجنگ آوردند.

۱۶- عتبی / منینی، ص ۱۱۶، عتبی / جرفادقانی، ص ۱۱۳، عربی: فوافقا هذا الرأی جمهور العسکر لحرصهم علی الوطن و نزاعهم الی الاهل والسکن فاتفقوا علی هذا الرأی فارسی: عامه لشکر را آن رأی موافق افتاد و حب وطن و میل اهل و سکن غالب آمد و بر آن اتفاق ختم کردند. (البته در متن اصلی: این رأی و بر این آمده است. م)

۱۷- گردیزی، زین الاخبار، ص ۱۶۵، همچین بنگرید :

Jurgen paul, herrscher, gemeinwesen. Vermittler: ostiran und fransoxanien in vormongolischer zeit (Beirut & stuttgart, 1996). 125, note 131.

[البته این ادعای مؤلف است و مترجم با وی موافق نیست، چرا که به نظر وی از سخن گردیزی این امر مستفاد نمی‌گردد. گردیزی گوید که وقتی که الوالحسن عتبی رسولی را به نیشابور فرستاده و حکم عزل ابوالحسن سیمجور را در ملا اعلام کرد « امیر ابوالحسن تیره شد و خشم گرفت و گفت: والی خراسان منم و سپه سالار ابوعلی است پسر من. والله که من ستاره بروز بدیشان نمایم و طبل بزد و لشکر بیرون آورد.» چنان که پیداست والی خراسان امیر سامانی بوده و ابوالحسن سیمجور سپه سالار وی بوده که در نیشابور مستقر بوده است. اما این سخن را از روی عصبانیت بر زبان آورده و او هیچگاه والی، یا امیر، خراسان نبوده، پس ادعای او در خصوص سپه سالاری پسرش ابوعلی نیز گزافی پیش نیست و واقعیت ندارد، پس قابل استناد نیست علاوه بر آن منصب سپه سالاری با فرماندهی پیادگان (سربازان پیاده) که آقای پاول ادعا نموده یکی نیستند. م]

۱۸- گردیزی، زین الاخبار، ص ۱۶۸، [در اینجا نیز مترجم با نظر مؤلف موافق نیست و برای روشن شدن موضوع عین سخن گردیزی را می‌آورد: «امیر ابوعلی را سپاه و سلاح و خزینه بسیرا شد دست اند ولایت امیر خراسان کرد و همه مادون النهر بگرفت و بر خراج و اجلاب و معادن و احداث و ضیاع سلطانی مستولی گشت و هر استخفافی که بتوانست با امیر نوح بکرد و خویشان را امیرالامراء الموید من السماء لقب کرد و خطبه منبرها بر نوح بداشت» چنانکه پیداست از کلام گردیزی بر می‌آید که به رغم همه اقدامات علیه امیر نوح، خطبه را به نام وی می‌خوانده است ولی ظاهراً مؤلف بداشت را حذف کردن و جا انداختن معنی کرده است. م)

۱۹- عتبی / جرفادقانی، ص ۱۲۰، عتبی، ص ۱۲۲، سال ۹۹۵/۳۸۵، دستجاتی که به عربی الرجاله التوسیه و به فارسی رجاله توس خوانده شده‌اند. سرکرده آن‌ها امیرک توسی بود.

۲۰- بولیت فکر می‌کند این قسمت از خراسان، در تقاطع راه‌های شبکه تجاری کاروانی آسیا، مکان مناسبی جهت [ایجاد] یک شهر بزرگ کامل بود. از سوی دیگر توس یک مرکز زیارتی عمده برای شیعه و همچنین بخشی از مسلمانان سنی بود. (علی الرضا ع) و هارون الرشید هر دو در توس مدفونند. توس زیر اداره و اختیار کارگزاران نیشاپور بود و آن‌ها مسئولیت مراقبت از هر دو بقعه را داشتند. ر. ک:

21- Richard, the patricians of nishapur (cambridg, mass, 1972): 201.

bosworth, ghaznavids, 168f

با تقریظی بر ادبیات [یعنی تحقیقات] متقدم (اشپولر و زاخودر) [ترجمه فارسی، ص ۱۷۱-۱۷۲]

ابوالفضل، ص ۶۵۲، [چاپ فیاض، ص ۵۵۰-۵۵۱] توده مسلح را به عنوان « مردم عامه و غوغا [...] که افزون از بیست هزار بود با « سلاح و چوب و سنگ » توصیف کرده است. باسورث، بدون اینکه عبارتی از منبع خود را نقل [لابد نقل مستقیم . م] کند، لحن

طعنه‌آمیز وی را پیروی می‌کند، او به اندازه منبع خود [یعنی بی‌هقی] آن‌ها را تقبیح کرده و شماری از منابع، که توس را به عنوان یک مرکز معروف فعالیت عیاران توصیف می‌کنند، را باز می‌کند. اتفاقاً ابن اثیر، الکامل، ج ۹، ص ۴۳۴، نیز [این ماجرا را] بدون بزرگنمایی غیر ضروری درباره آن سردار توصیف کرده است. او می‌گوید: «و کان الظفرله و لاهل نیشابور»

۲۲- مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، چاپ دخویه، لیدن، ۱۹۰۶، مجموعه جغرافیایی عربی، ص ۳۱۶، [چاپ مخزوم، (بیروت، ۱۹۸۷/۱۴۰۸)، ص ۲۴۸] غلب علیها [یعنی نیشابور] العیاره من جهتین [احتمالاً دو فرقه بنگرید: ادامه مقاله]

۲۳- ابن اثیر، الکامل، ج ۹، ص ۴۸۳، و همچنین

Richards, the annals, 40

۲۴- بنگرید به: گزارشی از بلخ که دقیقاً ذکر می‌کند که فرمانده نظامی شهر عیاران را از حومه به شهر آورده بود. ر. ک:

Jurgen paul, herrscher, gemeinvesen, vermittler, 129.

۲۵- برای بررسی تطبیقی متونی که به طرفداری از سامانیان، بر ضد عیاران صفاری نوشته شده‌اند، ر، ک:

D. g. tor, historical representations of yaqub b. al-layth al-saffar: A reappraisal, Jurnal of the royal Asiatic society, series 3, 12, no, 3 (2002): 247-275.

26- christopher, ghaznavids, 261. f. [ترجمه فارسی، ص ۲۶۵]

27- christopher melchert, the formation of the sunni schools if law, 9th – 10th centuries c.e.(leiden. 1997): 98.

۲۸- او خواجه (وزیر) طغرل بود، بنگرید به:

Bulliet, the patricians, 119.

۲۹- ابوالفضل، ص ۹۳۶، [چاپ فیاض، ص ۷۳۱]

Bosworth, ghaznavids, 262, f [ترجمه فارسی، ص ۲۶۶]

30- curand-guedy, 187 کتبه وی الوالقاسم تطبیق و هویت وی را یقینی می‌سازد.

۳۱- ابوالفضل، ص ۹۳۶، [چاپ فیاض، ص ۸۰۵] علویان با وی یارند اما اعیان خاسته‌اند و فساد کنند. این مطلب برای این نقش نشد که اعیان برخاسته و آشوب می‌کنند بلکه شاهدهی است برای اینکه حتی در مدتی کوتاه نیز هیچ قدرت خارجی در نیشابور حضور ندارند.

32- erdogan mercil, simcurlar 4, 563, 566.

33- erdogan mercil, simcurlar 5, ebu l-kasem b. ebu l-hasan simcure, tarih enstitüsü dergisi 13 (1983-87, published 1987): 123-38, 124. f

34- bulliet, the patricians, 202 f and 117 f.

این مرد پدر امام موفق، رئیس نیشابور در طول فتوحات سلجوقیان و یکی از همدستان برجسته آنها بود.

35- bulliet, the patricians, 203.

۳۶- عتبی/جرفادقانی، ص ۱۸۹، عتبی، ص ۱۸۵.

۳۷- ابن حوقل، کتاب المسالک و الممالک، چاپ دخویه (لیدن، ۱۹۳۹/۱۹۳۸) مجموعه جغرافیایی عربی، بخش ۱۱۱، ص ۳۱، [چاپ دوم، ۱۹۶۷، ص ۴۳۱-۴۳۳]، احسن التقاسیم، ص ۳۱۴، [چاپ مخزوم، ص ۲۴۸] همچنین به توصیف دوران گده (Durand-guedy) از اصفهان و حصار آن در مقاله او در همین شماره رجوع کنید.

۳۸- تعبیری از ابن دست: شهری است حصین، دژ مستحکمی است و شبیه آن

۳۹- بیهقی، ص ۸۸۱-۸۸۲، [چاپ فیاض، ص ۷۲۸] «حال شهر بر تو پوشیده نیست که حصانته ندارد و چون ریگ است در دیده» معنی عبارت اخیر را با سورت مبهم گذاشته بود ولی ناشران آن را چنان توضیح می‌دهند: «آن در چشم دشمن همچون توده‌ای از شن است که می‌خواهد به سرعت آن را نابود کند»، ۱۰۰۸، یادداشت ۲ تا ص ۸۸۲

Bosworth, ghaznavids, 252. ۲۵۸ ص فارسی،

40- bulliet, the patricians, 9

در تلاشش برای تخمین جمعیت نیشاپور، به عنوان اظهار نظری جانبی آورده است:

«هیچ دیوار مدوری که محدوده فیزیکی آن (یعنی نیشاپور) را نشان دهد، وجود ندارد»

41- E 12, s. v. nishapur, (honigmann/ Bosworth)

۴۲- تاریخ نیشاپور، ص ۱۹۸، «و آن انبار ده ار سده بنا بود تا قریب زمان سلطان محمود،

عمرو بن لیث که والی نیشاپور بود، خراب کرد» عبارت «ار» در این عبارت در ست

چاپ نشده من آن را با چاپ فاسیمیلیه فرای تطبیق کردم ممکن است آن در باشد.

The histories of nishapur, (London, 1965), fol, 57b

[در تاریخ نیشاپور، چاپ محمد رضا شفیعی کدکنی، (تهران، آگه، ۱۳۷۵)، ص ۱۹۸ نیز

ار آمده ولی در چاپ بهمن کریمی، (تهران، ابن سینا، ۱۳۳۸)، ص ۱۱۹ «از» نوشته

شده است. م.]

۴۳- ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۱۷۱، (البته مطلب مورد استناد در ص ۲۵۱ آمده و ظاهراً

مؤلف در ثبت صفحه اشتباه کرده است. مترجم)، ابن فندق، تاریخ بیهق، (تهران،

۱۳۱۷/۱۹۳۹)، ص ۲۶۸، ابن اثیر می نویسد: سلطان با سپاه عظیمی از امیران خراسانی

به امراء خراسان بوده ولی مؤلف در ترجمه سخن ابن اثیر اشتباه کرده است. مترجم)

پس از بازگشت وی فتنه در شهر برخاست. این دقیقاً نوعی گزارش (درباره

استحکامات شهر یا بخشهایی از آن) است که در گزارش های متقدم نیست و سرکرده

شهری نیز ذکر شده است.

۴۴- ابن اثیر، الکامل، ج ۱۱، ص ۱۸۱، «واجتمع اختاروا اهلها بالجامع المنیعی و تحصنوا

به فحصر هم الغز»، البته، مسجد، احتمالاً اندکی بعد گرفته شد. این مسجد در ربض

قرار داشت و به نام بانی آن نامگذاری شده بود.

۴۵- ابن اثیر، الکامل، ج ۱۱، ص ۱۸۲، «وحصروا [یعنی الغز] شهرستان و هی منیع فاحاطوا

به وقتلهم اهلها من فوق سورها».

۴۶- برای نمونه، چنانکه دوران گده اظهار می کند تصور می رود که چنین ساختاری در

همدان ایجاد شده باشد.

۴۷- مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۳۶، (چاپ مخزوم، ص ۲۶۲) در نیشاپور بخشهای شهری (urban moieries) معین و مجزا بودند همچون نصف غربی و جز آن. « بین نصف نیشاپور غربی و هو ما علا منه ینسب الی منیشک و بین الآخر ینسب الی الحیره، عصبیات و حشه علی غیر المذهب و قد صار الان بین شیعه و الکرامیه). این دو نام (حیره و منیشک) قسمتهایی از ریض شهر بودند. شیعه و کرامیه دو گروه مهم ولی کوچکتر از دو گروه (الفریقین) حنفی و شافعی، که جدال آنها سرانجام به تخریب شهر منتهی شد، بودند. روایت مقدسی وضعیت امور پیش از ظهور غزنویان را بیان می‌کند. بخشهای شهری (urban moieties) یک اصطلاح در انسان شناسی اجتماعی است که جان پری در مقاله زیر برای مطالعه تاریخ ایران مطرح کرده است:

Toward a theory of Iranian urban moieties: the haidariyyah and nimatieyyah revisited, Iranian studies 32 no. 1 (1999): 51-70
48- bulliet, the pateicians, 204.